

دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق

دکتر جواد اطاعت*

شهاب جهانیان**

پیشگفتار

به چالش فرا خوانده می‌شدند. افغانستان و عراق نمونه‌هایی از این کشورها بودند که با تهاجم نظامی آمریکا روبه‌رو شدند. دلایلی که ایالات متحده برای تهاجم به این کشورها می‌آورد بیشتر بر تروریسم، حقوق بشر و آزادی استوار بود. در مورد عراق، وجود جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی نیز از عوامل و دلایل حمله آمریکا به عراق ذکر می‌شد. در این نوشتار تلاش شده بر پایه داده‌ها و یافته‌های پژوهشی، مهمترین انگیزه آمریکا از تهاجم به عراق روشن شود.

پرسش اصلی این است که مهمترین انگیزه آمریکا در حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳ چه بوده است؟ نخستین پاسخ یا فرض، آن است که نگرانیهای امنیتی ایالات متحده و اسرائیل از جمله در زمینه تروریسم و جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی عامل اصلی حمله

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن نظام دو قطبی و بویژه پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، شرایط تازه‌ای بر مناسبات و روابط بین‌المللی سایه افکند. ایالات متحده آمریکا که پس از جنگ جهانی دوم رهبری جهان غرب را داشت، با گذر از میدان جنگ سرد و رقابت با ابرقدرت شرقی، به دورانی متفاوت از گذشته پا نهاد.

در این مقطع زمانی ایالات متحده با طرح نظم جهانی نو، بر آن شد تا خلأ پدید آمده پس از فروپاشی قدرت رقیب را به تنهایی پوشش دهد. از نگاه سیاستمداران آمریکایی در آن هنگام، امنیت جهانی به گونه‌ای دیگر تعریف، تبیین و تفسیر شد و کشورهای که به گمان آنان با مبانی امنیتی تازه ناسازگار بودند، باید

* استادیار دانشگاه شهید بهشتی

** کارشناس ارشد علوم سیاسی

می‌دادند؛ قدرتهای بزرگ مانند چین، ژاپن و اتحادیه اروپا در برابر خواسته‌های آمریکا ایستادگی می‌کردند؛ ساختار سلسله‌مراتبی غیر دستوری قدرت چانه‌زنی سیاسی را در برابر آمریکا افزایش می‌داد؛ نظام سلسله‌مراتبی غیر دستوری دارای چالش‌های درونی بود. اهمیت این نکته هنگامی روشن تر می‌شد که گذشته از روسیه، قدرتهای بزرگ مانند چین، ژاپن و اروپای غربی در رقابتی واقعی بر مسایل سیاسی و اقتصادی رودر روی آمریکا قرار می‌گرفتند. چنین وضعی سبب می‌شد که آمریکا در تحرکات جدی خود با حساسیتهای چشمگیر روبه‌رو شود. در این میان شتاب گرفتن روند جهانی شدن پس از پایان جنگ سرد، اقتدار دولت‌ها را با چالش‌هایی تازه روبه‌رو کرده بود. در گذشته، هدفها و منافع ملی و استراتژیهای سیاست خارجی در چارچوب جنگ سرد تعریف می‌شد؛ ولی پس از جنگ سرد، تعیین و تعریف هدفها و منافع ملی برای آمریکا دشوار شده بود زیرا پس از جنگ جهانی دوم استراتژیهای سیاست خارجی آمریکا همواره در چارچوب مبارزه با کمونیسم معنا و مفهوم پیدا می‌کرد و با پایان گرفتن جنگ سرد قواعد بازیهای بین‌الملل دگرگون شده بود.^۳

پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر، ساختار و ویژگیهای نظام بین‌الملل رنگ سلسله‌مراتبی دستوری یافت. در چارچوب نظام غیر دستوری، نظام

○ پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر، ساختار و ویژگیهای نظام بین‌الملل رنگ سلسله‌مراتبی دستوری یافت. در چارچوب نظام غیر دستوری، نظام بین‌الملل تنها از دید سیاسی بسته است، ولی پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر نظام بین‌الملل از دید حقوقی، هنجاری و ایدئولوژیک نیز با محدودیتهایی روبه‌رو می‌شود.

نظامی آمریکا در مارس ۲۰۰۳ به عراق بوده است. با این فرضیه، نگاهی کوتاه به دگرگونی ساختاری نظام بین‌الملل می‌افزاییم و سپس موضوع تهاجم نظامی به عراق و روندهای پیش آمده را بررسی خواهیم کرد.

۱- دگرگونی ساختار نظام بین‌الملل

پس از یازدهم سپتامبر

ساختار نظام بین‌المللی چارچوبی است که واحدهای سیاسی در آن عمل می‌کنند.^۱ ساختار، اصول و قواعدی را بر بازیگران تحمیل می‌کند، به گونه‌ای که رفتار بازیگران، استراتژیها، نیازها و خواستههای واحدهای سیاسی از نظام بین‌الملل اثر می‌پذیرد. از این رو، سیاست خارجی کشورها تا اندازه زیادی متأثر از کیفیت ساختار نظام بین‌الملل است. دگرگونی کیفیت ساختار نظام بین‌الملل به تغییر رفتار بازیگران سیاسی می‌انجامد و در نتیجه منافع ملی و هدفهای بازیگران با معیارهایی تازه تعریف می‌شود.

پس از فروپاشی نظام دو قطبی در ۱۹۹۱، ساختار نظام بین‌الملل به سوی سلسله‌مراتبی شدن پیش رفت. این الگو بر پایه تقسیم‌بندی مورتون کاپلان، پنج‌مین الگوی فرضی بود. از دید کاپلان، میزان قدرت افزایش یافته یا کاهش یافته بلوک‌های قدرت معیار نهایی تبدیل نظام به نظامی دیگر است. بر پایه نظریه کاپلان اگر در نظام دو قطبی توانایی یکی از بلوک‌ها به گونه چشمگیر تغییر یابد، نظام به سلسله‌مراتبی تبدیل خواهد شد.^۲ تا رویدادهای یازدهم سپتامبر، ساختار نظام بین‌الملل، سلسله‌مراتبی غیر دستوری بود. کارکرد این الگو مانند کارکرد نظام‌های دموکراتیک است. در حقیقت در ساختار نظام سلسله‌مراتبی غیر دستوری، هر چند آمریکا به لحاظ سطح قدرت بیش از دیگر بازیگران در ایفای نقش جهانی اعتبار و امکان مشارکت داشت، ولی ساختار نظام بین‌المللی سلسله‌مراتبی غیر دستوری بنا بر ماهیتش رفتاری رقابت‌آمیز برای واحدهای سیاسی و قدرت‌های بزرگ پیش می‌آورد و بازیگران رقابت‌های چالش‌آمیزی با قدرت برتر یعنی آمریکا از خود نشان

بین الملل رفتار می کند. گسترش ناتو به شرق، طرح سپر موشکی، استقرار سپر موشکی در اروپای خاوری و بیرون رفتن از ABM و... از پیامدهای ساختار تازه نظام بین الملل است. دست اندرکاران سیاست خارجی آمریکا پیش آمدن چنین شرایطی را نشانه پیروزی آمریکا می دانستند و برای ایالات متحده پس از یازدهم سپتامبر، نقش يك قدرت برتر در جهان قائل می شدند. چنین نگرشی از سوی مداخله گرایان، بیان کننده این مفهوم بود که ساختار تازه نظام بین الملل يك قطبی است و آمریکا می تواند روشهای یکسویه در پیش گیرد.

بدین سان، با توجه به جایگاه و قدرت آمریکا در نظام تازه جهانی، طبیعی می نمود که مداخله گرایان برای تثبیت جایگاه و قدرت آمریکا، به دگرگون کردن شرایط سیاسی در خاورمیانه بپردازند. بدین منظور الگوی امنیتی تازه ای ارائه شد که در سایه آن، نقش آمریکا بیشتر به نقش ژاندارم جهانی می خورد. کنترل نظامی منطقه، در ساختار نظامی آمریکا شکل گرفت. از دید آمریکا خطرهای دیگر به مرزهای اعراب و اسرائیل محدود نمی شود بلکه يك قوس بحران از مراکش تا افغانستان کشیده شده است. گسترش تروریسم و جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی نیز انگیزه های آمریکا را برای مداخله افزایش می داد. نومحافظه کاران در کاخ سفید بر آن بودند که آمریکا در وضعی قرار گرفته است که به پشتوانه نیرو، منافع و ابزارهای خود می تواند خطرهای خاورمیانه را از میان بردارد. آنان نخست طرح یورش به افغانستان و سرنگون کردن رژیم طالبان و سپس طرح برانداختن حکومت صدام حسین در عراق به اجرا در آوردند.

۲- رویدادهای ۱۱ سپتامبر و سیاست براندازی

رژیم صدام حسین

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شاهد شکل گیری روندهای سیاسی بین المللی برای براندازی رژیم صدام حسین بودیم. جرج بوش رییس جمهوری آمریکا در کنگره آمریکا عراق را یکی از کشورهای محور شرارت شمرد و پس از آن مواضع آمریکا در

○ بر خلاف نظام سلسله مراتبی غیر دستوری که شباهت به نظام دموکراتیک داشت، نظام سلسله مراتبی دستوری همسانیهایی بسیار با نظام توتالیتر دارد. در نظام سلسله مراتبی دستوری وزن بازیگران بزرگ مانند کارکرد گروههای ذی نفوذ است.

بین الملل تنها از دید سیاسی بسته است، ولی پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر نظام بین الملل از دید حقوقی، هنجاری و ایدئولوژیک نیز با محدودیتهایی روبه رو می شود. از همین رو دیدیم که جرج بوش پس از یازدهم سپتامبر از کشورها خواست از میان دو گزینه یکی را برگزینند. وی در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱ در کنگره آمریکا اعلام کرد که کشورها یا در کنار تروریستها هستند یا در کنار ائتلاف ضد تروریستی و باید یکی از این دو راه را برگزینند.^۴ این سخن جرج بوش در حقیقت نشان از دگرگون شدن ساختار نظام بین الملل داشت که الگوهای رفتاری تازه ای را ایجاد می کرد. از آن پس، آمریکا خود به تبیین هنجار در نظام بین الملل پرداخت. برخلاف نظام سلسله مراتبی غیر دستوری که شباهت به نظام دموکراتیک داشت، نظام سلسله مراتبی دستوری همسانیهایی بسیار با نظام توتالیتر دارد. در نظام سلسله مراتبی دستوری وزن بازیگران بزرگ مانند کارکرد گروههای ذی نفوذ است.^۵ البته باید پذیرفت که نظام یادشده گونه تعدیل شده نظام فرضی سلسله مراتبی مورتون کاپلان است. در این شرایط قدرتهای بزرگ مانند چین، ژاپن، اتحادیه اروپا و روسیه گرایش بیشتری به همکاری از خود نشان می دهند؛ قدرتهای بزرگ توان برهم زدن تعادل نظام بین الملل را ندارند و از فرستادن علائم تهدید کننده آمریکا خودداری می کنند. آمریکا نیز در صورت لزوم برای پاسداری از منافع ملی خود، بیرون از چارچوب منشور ملل متحد و اصول و حقوق

غربی در خاورمیانه بگوید. بر سر هم، رویدادهای یازدهم سپتامبر آثاری ژرف بر سیاست خارجی آمریکا گذاشت و کاربرد نیروی نظامی بعنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار گرفت. مبارزه با تروریسم و جلوگیری از دستیابی مخالفان به جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی، استراتژی کلان آمریکا را شکل داد. رفتار آمریکا در برابر عراق برخاسته از الگوی مداخله‌جویی فزاینده بود. آمریکا در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم، عراق را بعنوان دومین هدف خود برگزید. استدلال نومحافظه کاران این بود که حمله به عراق برای حل دیگر بحرانهای منطقه‌ای سودمند است و می‌تواند بحرانها در خاورمیانه را پایان بخشد.^۸

۳- دلایل آمریکا برای حمله به عراق

دلایل آمریکا برای حمله به عراق و تغییر دادن رژیم سیاسی در آن کشور نقطه عطفی در تاریخ سیاسی خاورمیانه به شمار می‌آید. پس از جنگ سرد، از دوران زمامداری بوش پدر، آمریکا در اندیشه تعریفی دوباره از سیاست خارجی خود در چارچوب نظم جهانی بود. مؤلفه‌های این نظم عبارت بود از:

«۱- تجدید ساختار اقتصاد بین‌الملل؛

○ پیش از ۱۱ سپتامبر، آمریکا سیاست مهار کردن عراق را دنبال می‌کرد و می‌کوشید با اجرای تحریمهای هوشمند و قطعنامه‌های شورای امنیت، دست عراق را ببندد، ولی پس از آن سیاستهای آمریکا در برابر رژیم صدام حسین تندتر شد و تا براندازی رژیم بعثی پیش رفت. رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل به شمار می‌رود.

برابر رژیم صدام حسین دستخوش دگرگونیهای چشمگیر شد. پیش از ۱۱ سپتامبر، آمریکا سیاست مهار کردن عراق را دنبال می‌کرد و می‌کوشید با اجرای تحریمهای هوشمند و قطعنامه‌های شورای امنیت، دست عراق را ببندد، ولی پس از آن سیاستهای آمریکا در برابر رژیم صدام حسین تندتر شد و تا براندازی رژیم بعثی پیش رفت. رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. این رخدادها اثری شگرف بر سیاستهای داخلی و خارجی آمریکا داشت؛ تا امروز نیز همچنان شاهد تأثیر آن بر رفتار بازیگران بزرگ در پهنه روابط بین‌الملل هستیم. آمریکا دست به تلاشهای گسترده زد تا هر چه بیشتر از تهدیدها نسبت به منافع ملی خود، در راستای تثبیت نقش هژمونیکش در سطح نظام بین‌الملل بهره‌برداری کند و بدین‌سان راهبردهای سیاست خارجی آمریکا در سطح کلان بین‌المللی و منطقه‌ای دگرگون شد و بویژه نقطه عطفی در مناسبات جهان اسلام و غرب پدید آمد. آمریکا القاعده و اسامه بن‌لادن رهبر آنرا به دست داشتن در رویدادهای ۱۱ سپتامبر متهم کرد.

بن‌لادن با بهره‌گیری از کمک ۶۰ میلیارد دلاری آمریکا به مجاهدین افغان در سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ برای رویارویی با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان گروه القاعده را برپا کرد. بن‌لادن افراد بسیاری را جذب کرد و به آنان آموزش مذهبی و نظامی داد. در فوریه ۱۹۹۸ در برابر یهودیان صلیبیون اعلام جهاد کرد و گفت: کشتن شهروندان آمریکا و همپیمانان آن در هر جای جهان وظیفه مسلمانان است. آمریکا نیز منتظر چنین رویارویی‌ای بود. پس از پایان جنگ سرد، آمریکا در پی یافتن دشمنی واقعی یا فرضی به جای اتحاد جماهیر شوروی بود تا سیاستهای خود را پیش ببرد. در این میان خاورمیانه برای آمریکا بی‌چون و چرا اهمیت بسیار داشت. گسترش اسلام‌گرایی و سربر آوردن گروههای تندرو زمینه‌های لازم را برای آمریکا فراهم ساخت که دشمن واقعی یا فرضی خود را برای توجیه افکار عمومی آمریکا و حفظ همبستگی با کشورهای

سیاست خارجی آمریکا، يك عامل اساسی در براندازی رژیم بعثی عراق بوده و رسانندهٔ این پیام است که کشورهای باصطلاح سرکش یا به ادعای واشنگتن محور شرارت، با اقدامات نظامی روبه‌رو خواهند شد. بدین‌سان دیده می‌شود که آمریکا در پوشش استراتژی مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژهٔ کشتار جمعی، سیاستهای مداخله‌جویانه را دنبال می‌کند. آمریکا حملهٔ پیشگیرانه را محور مبارزه با تروریسم قرار داده است و بدین‌سان کمابیش همهٔ مؤلفه‌های سیاست خارجی آمریکا به خاورمیانه معطوف می‌شود^{۱۰} و از دید آمریکا نکاتی چند، به ظاهر این سیاستهای مداخله‌جویانه را آسان‌نشان می‌دهد: نخست اینکه بیشتر نظامهای سیاسی در خاورمیانه از پشتوانهٔ مردمی بی‌بهره‌اند؛ دوم اینکه به ادعای آمریکا بسیاری از کشورهای منطقه از تروریسم پشتیبانی می‌کنند؛ سوم اینکه مسئلهٔ تروریسم با کشمکش اعراب و اسرائیل پیوند خورده است. در کنار اینها، اهمیت منابع انرژی منطقه برای آمریکا جای چون و چرا ندارد. به هر رو، آمریکا در چارچوب تعریف تازهٔ دفاع از امنیت ملی و پیوند دادن آن با منافع جامعهٔ جهانی، نخست به طالبان و القاعده در افغانستان یورش برد و سپس عراق را هدف گرفت. البته در تحلیل روند سرنوشتی رژیم صدام حسین، عوامل دیگری را نیز باید در نظر گرفت. مهمترین عواملی که سرنوشت‌ساز رژیم صدام حسین را از دید برخی کسان توجیه‌پذیر می‌نمود عبارت بود از: پیگیری شدن سیاست دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای از سوی رژیم صدام، پیشینهٔ آن رژیم در کاربرد جنگ‌افزارهای ویژهٔ کشتار جمعی، سرکوب و کشتار گسترده و هولناک مخالفان در داخل (از گروههای گوناگون نژادی و قومی و مذهبی)، تجاوزات ددمنشانه به خاک همسایگان و جنگ‌افروزی در منطقه، و...

۶- دریافت تازهٔ دولت آمریکا از تهدیدهای امنیتی

پس از ۱۱ سپتامبر، دریافت و برداشت مقامات آمریکایی از تهدیدهای امنیتی دگرگون شد و این

- ۲- مبارزه با گسترش جنگ‌افزارهای ویژهٔ کشتار جمعی و جنگ‌افزارهای هسته‌ای؛
- ۳- مبارزه با تروریسم بین‌الملل؛
- ۴- تأکید بر رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی؛
- ۵- تقویت سازمان ملل متحد بویژه شورای امنیت^{۱۱}.

ولی پس از یازدهم سپتامبر، آمریکا تعریف دیگری از سیاست خارجی خود به دست داد. استراتژی حملهٔ پیشگیرانه، راهبرد تازهٔ سیاست خارجی آمریکا برای تأمین منافع ملی بود. حملهٔ پیشگیرانه به این معنا است که لازم نیست خطری عینی متوجه منافع ملی آمریکا شود تا ایالات متحده دست به حمله بزند، بلکه احتمال وجود خطر نیز برای کاربرد زور کافی است. این‌گونه تعریف از دفاع از امنیت ملی آمریکا، با منشور ملل متحد همخوانی ندارد. در مادهٔ ۵۱ منشور، دفاع مشروع منوط به وقوع تجاوز است؛ درحالی‌که در چارچوب آموزهٔ حملهٔ پیشگیرانه، تنها درک تهدید از سوی دولت آمریکا، دست زدن به اقدامات پیشگیرانه را مجاز می‌سازد. بی‌گمان برجسته شدن اندیشهٔ حملهٔ پیشگیرانه در

○ پس از پایان جنگ سرد، آمریکادری یافتن دشمنی واقعی یا فرضی به جای اتحاد جماهیر شوروی بود تا سیاستهای خود را پیش ببرد. در این میان خاورمیانه برای آمریکایی چون و چرا اهمیت بسیار داشت. گسترش اسلام‌گرایی و سربرآوردن گروههای تندروزمینه‌های لازم را برای آمریکافراهم ساخت که دشمن واقعی یا فرضی خود را برای توجیه افکار عمومی آمریکا و حفظ همبستگی با کشورهای غربی در خاورمیانه بچوید.

○ پس از یازدهم سپتامبر، آمریکا تعریف دیگری از سیاست خارجی خود به دست داد. استراتژی حمله پیشگیرانه، راهبرد تازه سیاست خارجی آمریکا برای تأمین منافع ملی بود. حمله پیشگیرانه به این معناست که لازم نیست خطری عینی متوجه منافع ملی آمریکا شود تا ایالات متحده دست به حمله بزند، بلکه احتمال وجود خطر نیز برای کاربرد زور کافی است. این گونه تعریف از دفاع از امنیت ملی آمریکا، با منشور ملل متحد همخوانی ندارد.

۵- جنگ افزارهای هسته‌ای، دستاویز حمله آمریکا به عراق

راهبرد اصلی آمریکا، تثبیت نقش هژمونیک ایالات متحده و نهادینه کردن نظم آمریکا محور است. برپایه این راهبرد، آمریکا سربر آوردن قدرت‌های سلطه‌جو چه در سطح جهانی و چه در سطح مناطق حساس را برنخواهد تابید. آمریکا بعنوان تنظیم کننده ساختارهای نظام بین‌الملل پس از یازدهم سپتامبر، چنین دریافته است که گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای و دیگر جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی، بویژه در خاورمیانه، امنیت ملی آن کشور و اسرائیل را به خطر خواهد انداخت؛ بنابراین گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای را چالشی امنیتی برای خود فرض می‌کند و در پی جلوگیری از آن است. جرج بوش در «وست پوینت» درباره استراتژی امنیت ملی آمریکا گفت:

ما باید آمادگی لازم را کسب کنیم تا دول متخاصم و دست‌نشانده‌های تروریست آنها را قبل از تهدید یا بکارگیری سلاحهای کشتار جمعی علیه ایالات

دگرگونی بر رفتار و سیاست خارجی آمریکا سخت اثر گذاشت. پیش از رویدادهای یازدهم سپتامبر، تهدیدهای واقعی از دید آمریکاییان، تهدیدهای کلاسیک یا متقارن بود: خطر جنگ با جنگ افزارهای متعارف؛ هرچند با پایان گرفتن جنگ سرد، تهدیدها به حوزه‌های دیگری مانند اقتصاد، تکنولوژی، اطلاعات و... نیز کشیده شده بود. در چنان فضای امنیتی، از دید آمریکاییان، تهدیدها از بازیگران رسمی و کمابیش همسنگ آمریکا در نظام بین‌الملل مایه می‌گرفت. در حوزه نظامی کشورهایی مانند چین و روسیه و در حوزه‌های نرم افزاری قدرتهایی چون ژاپن و اتحادیه اروپا می‌توانستند برای امنیت ملی آمریکا مایه خطر باشند. ولی استدلال می‌شد که این دسته از بازیگران در پرتو عقلانیت و نیز سنگین بودن هزینه‌های عملی کردن تهدید، از جنگ دوری می‌گزینند.^{۱۱} ولی پس از جنگ سرد آمریکاییان دریافتند سطح دیگری از خطر در نظام بین‌الملل پدید آمده است که برخاسته از کشورهای است که در مرحله پایین تری از قدرت قرار دارند؛ کشورهایی که در حالت متقارن و کلاسیک توان رویارویی با آمریکا را ندارند و عقلانیت آنها هم متفاوت از عقلانیت قدرتهای بزرگ است.^{۱۲} این گونه خطرها را دشوارتر می‌توان مهار کرد زیرا میزان و دامنه آنها را به درستی نمی‌توان شناخت. راهبرد آمریکا در برابر این گونه خطرها، جنگ پیشگیرانه بود؛ یعنی برخورد با آن پیش از آنکه عملی شود. برخورد آمریکا با عراق برپایه همین راهبرد صورت پذیرفت. آمریکا برای حمله به عراق، بر مسئله جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی انگشت گذاشت و بر این نکته تأکید کرد که عراق نه تنها اسرائیل و دیگر همپیمانان آمریکا در منطقه را تهدید می‌کند، بلکه منافع حیاتی آمریکا در خاورمیانه را به خطر می‌اندازد. آمریکایی‌ها وقتی دیدند در جریان عملیاتی پیچیده، یکی از نمادهای تمدن غرب در یازدهم سپتامبر از میان رفت و سفارتخانه‌های آن کشور در گوشه و کنار جهان تهدید می‌شود، به هراس افتادند که ممکن است روزی این دشمنان به جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی نیز دست یابند و خطر را از آنچه هست دامن‌دارتر کنند.

جنگ افزارهای شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای برای تروریست‌ها هستند.^{۱۴}
بوش در سخنرانی خود در وست پوینت اعلام کرد:

خطر سلاحهای کشتار جمعی اجازه نمی‌دهد که آمریکا با خوش خیالی منتظر حمله دیگری بماند. ما باید به هنگام ضرورت برای دفاع از آزادی خود آماده اقدام پیشگیرانه باشیم.^{۱۵}
این گفته‌ها، در حقیقت نشان دهنده آغاز شدن دوران تازه‌ای در زمینه سیاست خارجی آمریکا و نظام بین‌الملل بود که در چارچوب آن آمریکا بعنوان ابرقدرت می‌خواست یک تنه به تنظیم هنجارها در نظام بین‌الملل بپردازد.

آمریکایی‌ها صدام را کسی می‌دانستند که می‌تواند دست به کارهای پیش گفته بزند و خطر آفرین باشد. از سوی دیگر، ساختار نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد به گونه‌ای بود که زمینه کاربرد اصل مداخله را در چارچوب رژیم امنیت جمعی در چهار مورد آماده می‌ساخت:

۱- جنگی داخلی که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید کند؛

۲- تروریسم دولتی؛

۳- نقض حقوق بشر به گونه‌ای که صلح و امنیت بین‌المللی و منطقه به خطر افتد؛

۴- گسترش جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی یا جنگ افزارهای هسته‌ای برخلاف پیمانها و معاهدات در زمینه خلع سلاح در یک کشور.^{۱۶}

در سایه این شرایط بهانه‌های لازم برای کاربرد اصل دخالت به دست می‌آمد. از دید آمریکا، مهمترین تهدید از سوی عراق، احتمال وجود جنگ افزارهای هسته‌ای و کشتار جمعی در دست رژیم صدام حسین بود. فعالیتهای هسته‌ای عراق وضع پیچیده‌ای داشت. دولت بعثی عراق قطعنامه‌های سازمان ملل را نادیده می‌گرفت؛ در راه‌اندازی بحرانهای منطقه‌ای نقشی برجسته داشت؛ به کویت دست‌اندازی کرده و همه موازین بین‌الملل را زیر پا گذاشته بود؛ پیش از آن به خاک ایران تجاوز و جنگی هشت ساله به راه انداخته

○ بی‌گمان برجسته شدن اندیشه حمله پیشگیرانه در سیاست خارجی آمریکا، یک عامل اساسی در براندازی رژیم بعثی عراق بوده و رساننده این پیام است که کشورهای باصطلاح سرکش یا به ادعای واشنگتن محور شرارت، با اقدامات نظامی روبه‌رو خواهند شد. بدین سان دیده می‌شود که آمریکا در پوشش استراتژی مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی، سیاستهای مداخله جویانه را دنبال می‌کند.

متحد و دوستان و متحدین ما، متوقف کنیم. واکنش ما برای دستیابی به یک نتیجه کامل، باید تقویت اتحاد، ایجاد رابطه‌ای جدی با دشمنان سابق، نوآوری در به کارگیری نیروهای نظامی، استفاده از تکنولوژی‌های مدرن از جمله توسعه یک سیستم دفاع موشکی و تأکید بر جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل‌ها باشد. ما برای مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی تلاشهای جدی و پیگیرانه‌ای را انجام خواهیم داد. ما باید از وقوع تهدید قبل از آنکه غیر قابل کنترل شود، جلوگیری نماییم.^{۱۳}

او همچنین در مراسم یادبود قربانیان رویدادهای ۱۱ سپتامبر در ستاد فرماندهی دانشکده نظامی چارلستون در کارولینای جنوبی در زمینه رویارویی با تروریسم و گسترش جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی گفت:

جلوگیری از گسترش و کاربرد جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی اولویت بعدی ما در جنگ با تروریسم است. اما پیش از هر چیز برآنیم که به پشتیبانی دولت‌ها از تروریسم پایان دهیم. روشن است که دولتهای شرور، تأمین کننده

می‌گرفت. از دید آنان، جنگ‌افزارهای هسته‌ای ممکن بود از سوی صدام حسین به کار گرفته شود. کسانی مانند دیک‌چنی، دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز، ریچارد پرل، کاندولیزا رایس، جرج تنت و... از هر کوششی برای تحمیل استیلای آمریکا و بُرد در بازی‌های منطقه‌ای پشتیبانی می‌کردند.

الف؛ قطعنامه ۶۸۷، پاشنه آشیل رژیم صدام حسین

شورای امنیت در ۱۹۹۱ قطعنامه ۶۸۷ را بر پایه فصل هفتم منشور درباره خلع سلاح عراق تصویب کرد. شورای امنیت از آغاز بحران کویت تا پایان آن ۲۳ قطعنامه و ۸ بیانیه صادر کرد^{۱۷} و بر سر هم شمار قطعنامه‌های آن شورا تا مارس ۲۰۰۳ (زمان حمله آمریکا به عراق) به ۷۱ رسید. آزادسازی کویت این فرصت را به شورای امنیت داد تا با قطعنامه ۶۸۷، شرایط اجباری برای خلع سلاح عراق ایجاد کند. شورای امنیت برای اجرای قطعنامه ۶۸۷ تصمیم به برپایی یک کمیسیون ویژه موقت گرفت. شورای امنیت که پیشتر کاربرد جنگ‌افزارهای شیمیایی از سوی

بود؛ در مسایل منطقه‌ای با آمریکا مخالفت می‌ورزید و سیاست‌هایی چالش برانگیز را در سطح نظام بین‌الملل دنبال می‌کرد؛ گذشته از اینها، صدام حسین نه تنها جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را در رویارویی با نیروهای داخلی به کار گرفته بود، بلکه کارنامه سیاهی در زمینه کاربرد جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی در جنگ ددمنشانه و خونبارش با ایران داشت. رژیم بعثی عراق می‌خواست به قدرت برتر در منطقه تبدیل شود و رهبری جهان عرب را به دست گیرد و رسیدن به این هدفها را نیازمند داشتن جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی می‌دانست. از دید آمریکا، سیاستهایی که در دوران جنگ سرد به گونه‌ای بازدارنده اتحاد جماهیر شوروی بود، نمی‌توانست برای جلوگیری از همکاری عراق با تروریستها و دستیابی آن رژیم به جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی کارساز افتد. آمریکاییان سرنگونی رژیم صدام را دست کم از جهت جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی سودمند می‌یافتند. آمریکا می‌خواست نشان دهد که نخستین جنگ پیشگیرانه‌اش در برابر رژیم صدام حسین، ضرورت داشته است؛ از همین رو تلاش کرد ضرورت از میان رفتن جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی عراق را بر پایه قطعنامه‌های سازمان ملل نشان دهد و محدودیت زمانی برای آن قایل شود و در واپسین مرحله دست به مداخله نظامی بزند.

آمریکا وجود این جنگ‌افزارها در عراق را مانع حل شدن همه مسایل و مشکلات موجود در منطقه معرفی می‌کرد. آمریکا تبلیغات دامنه‌داری درباره لزوم جلوگیری از گسترش این جنگ‌افزارها، حتی با کاربرد نیروی نظامی، به راه انداخت و کوشید در این زمینه همدستانی بیابد. آمریکا رژیم صدام حسین مجهز به جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را حتی از اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد خطرناک‌تر می‌دید، زیرا، دومی دست کم با عقلانیت رفتار می‌کرد. این شیوه برخورد با رژیم بعثی عراق بر پایه مواضع نومحافظه‌کاران که در وزارت دفاع، سیا، شورای امنیت ملی و... گرد آمده بود، شکل

○ مهم‌ترین عواملی که سرنگون‌سازی رژیم صدام حسین را از دید برخی کسان توجیه‌پذیر می‌نمود عبارت بود از: پیگیری شدن سیاست دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای از سوی رژیم صدام، پیشینه آن رژیم در کاربرد جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی، سرکوب و کشتار گسترده و هولناک مخالفان در داخل (از گروه‌های گوناگون نژادی و قومی و مذهبی)، تجاوز ددمنشانه به خاک همسایگان و جنگ‌افروزی در منطقه، و...

میکروبی) را بپذیرد و زیر نظارت بین‌المللی، بی‌قید و شرط به از میان بردن یا بی‌زیان کردن همه جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک و همه امکانات تحقیق، توسعه، تولید و موشک‌های بالستیک با برد بیش از ۱۵۰ کیلومتر بپردازد. قطعنامه ۶۸۷ از هر جهت قدرت نظامی رژیم صدام حسین را مهار و شرایط تضعیف آنرا تضمین می‌کند.

ب؛ برپایی آنسکام

برپایه بند ۹ قطعنامه ۶۸۷ یک کمیسیون ویژه موقت برای خلع سلاح عراق تشکیل شد. هدف از برپایی کمیسیون ویژه یا آنسکام (UNSCOM) اجرای بند ۸ قطعنامه ۶۸۷ بود. وظایف آنسکام عبارت بود از:

- ۱- همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره سلاح‌های هسته‌ای عراق؛
- ۲- بازرسی و از میان بردن توان بیولوژیک، شیمیایی و موشک‌های بالستیک عراق؛
- ۳- نظارت بر نابودی موشک‌های بالستیک عراق با برد بیش از ۱۵۰ کیلومتر؛
- ۴- شناسایی پایگاه‌های اعلام نشده هسته‌ای؛
- ۵- گزارش دادن به شورای امنیت در زمینه اجرای برنامه خلع سلاح عراق.^{۲۵}

آنسکام با ۲۱ عضو برپا شد. رالف اکیوس از وزارت امور خارجه سوئد به سمت مدیر اجرایی آنسکام و رابرت گالوچی بعنوان دستیار او گماشته شدند. آنسکام تا پایان دسامبر ۱۹۹۸ بیش از ۲۵۰ مورد بازرسی انجام داد. در پی قطع همکاری عراق با آنسکام، بازرسان از عراق رفتند و درباره شیوه بازرسی‌ها در عراق میان اعضای دائم شورای امنیت اختلاف نظرهای سخت در گرفت و بازرسی‌ها برای چهار سال متوقف شد. در این میان درخواست چین، روسیه، فرانسه و دیگر کشورهای عضو شورای امنیت برای کاهش یا لغو تحریم‌ها با مخالفت آمریکا و انگلیس روبه‌رو می‌شد. دولت عراق نیز با بهره‌گیری از اختلاف نظر اعضای دائم شورای امنیت، با از سر گرفته شدن بازرسی‌ها مخالفت و لغو تحریم‌ها را

رژیم صدام در تجاوز به ایران را نادیده انگاشته بود، در بحران کویت با تصویب قطعنامه ۶۸۷ در چارچوب فصل هفتم منشور تصمیماتی در مورد عراق گرفت که فراتر از دفع تجاوز و عقب راندن اشغالگر و به سخن دیگر فراتر از برقراری صلح بود. شورای امنیت تصمیم به خلع سلاح اجباری عراق گرفت. شورای امنیت از عراق خواست که کنوانسیون ۱۹۷۲ درباره ممنوع بودن تولید، گسترش و انباشت جنگ افزارهای بیولوژیک و شیمیایی و لزوم از میان بردن آنها را به تصویب برساند^{۱۸} و پروتکل ۱۹۲۵ ژنو درباره ممنوع بودن کاربرد گازهای خفه کننده و سمی را بپذیرد. آنچه از دید حقوقی اهمیت دارد این است که شورای امنیت، عراق را ناگزیر از پیوستن به کنوانسیون ۱۹۷۲ درباره ممنوع بودن تولید، گسترش و انباشت جنگ افزارهای بیولوژیک کرد، زیرا بر پایه حقوق معاهدات، اراده دولتها مبنای پیوستن به پیمانها است، و شورا این حق را از عراق گرفت. قطعنامه ۶۸۷ در ۹ بخش تنظیم شده بود که بخش C آن مربوط به چگونگی خلع سلاح بود و عراق ملزم شده بود بی‌قید و شرط پیمان ۱۹۲۵ ژنو (درباره جنگ افزارهای شیمیایی) و پیمان ۱۹۷۲ (درباره جنگ افزارهای

○ پس از جنگ سرد آمریکاییان دریافتند سطح دیگری از خطر در نظام بین‌الملل پدید آمده است که برخاسته از کشورهای است که در مرحله پایین تری از قدرت قرار دارند؛ کشورهایایی که در حالت متقارن و کلاسیک توان رویارویی با آمریکا را ندارند و عقلانیت آنها هم متفاوت از عقلانیت قدرتهای بزرگ است. این گونه خطرهارا دشوارتر می‌توان مهار کرد زیرا میزان و دامنه آنها را به درستی نمی‌توان شناخت.

○ **صدام حسین** نه تنها جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی را در روی بانیروهای داخلی به کار گرفته بود، بلکه کارنامه سیاهی در زمینه کاربرد جنگ افزارهای شیمیایی و میکروبی در جنگ ددمنشانه و خونبارش با ایران داشت. رژیم بعثی عراق می خواست به قدرت برتر در منطقه تبدیل شود و رهبری جهان عرب را به دست گیرد و رسیدن به این هدفها را نیازمند داشتن جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی می دانست.

کشورها با خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی عراق موافقتند و از این رو اصل خلع سلاح باید در طرح تحریم هوشمند پایه کار قرار گیرد. ریاض القیسی معاون وزیر خارجه وقت عراق در واکنش به طرح تحریم هوشمند گفت:

عراق بی گمان با طرح تحریم هوشمند به گونه ای که در طرحهای انگلیس و فرانسه و مانند آنها آمده است کار نخواهد کرد. این تنها لفاظی نیست بلکه موضع قطعی عراق است. هیچ آدم عاقلی نمی پذیرد که حاکمیت کشورش را تا به این اندازه مخدوش کند.^{۲۴}

پ؛ گزارش انگلیس درباره جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی عراق

دولت انگلیس گزارشی ۵۵ صفحه ای درباره جنایتها و خطرهای صدام حسین برای خاورمیانه و جهان منتشر کرد و آنرا در اختیار ۵۶۹ نماینده مجلس عوام انگلیس گذاشت. در این گزارش به توانایی رژیم صدام در زمینه جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک و پیشینه کاربرد آنها و قصد آن رژیم برای کاربرد دوباره آن بر ضد کشورهای منطقه و حتی خود عراقیان تأکید

درخواست می کرد. در این شرایط به پیشنهاد دولت کانادا کمیسیونهایی برای بررسی همه جانبه روابط عراق و سازمان ملل، در ۳۰ ژانویه ۱۹۹۹ برپا شد: کمیسیون خلع سلاح و نظارت پیوسته، کمیسیون امور انسان دوستانه، کمیسیون زندانیان جنگی و اموال کویت با تصویب اعضای شورای امنیت برپا شد و بر سر هم آموریم (Amorim) نام گرفت. ۲۰ آموریم درباره خلع سلاح عراق گزارش خود را در ۲۷ مارس ۱۹۹۹ به شورای امنیت داد. در این گزارش آمده بود که آژانس و آنسکام در آشکار کردن و از میان بردن بسیاری از برنامه های تسلیحاتی غیرمجاز عراق به گونه مؤثر عمل کرده اند. آنچه در گزارش آموریم اهمیت داشت، این نکته بود که بخش بزرگی از برنامه های تسلیحاتی غیرمجاز عراق از میان برداشته شده است. در این شرایط عراق مدعی بود که بسیاری از اعضای آنسکام برای آمریکا جاسوسی می کنند.^{۲۱} پس از برپا شدن آموریم، کمیسیون نظارت، راستی آزمایی و بازرسی یا آنموویک^{۲۲} برای اجرای برنامه خلع سلاح عراق مورد توجه قرار گرفت. این کمیسیون در پی تصویب قطعنامه ۱۲۸۴ در شورای امنیت پدید آمد. روسیه، فرانسه، چین و مالزی به این قطعنامه رأی ممتنع دادند. در قطعنامه ۱۲۸۴ آمده بود با وجود پیشرفت هایی در اجرای قطعنامه ۶۸۷، هنوز خلع سلاح بطور کامل انجام نشده است. آنموویک پس از ۱۲۰ روز گزارش کرد که عراق در زمینه خلع سلاح همکاری همه جانبه کرده است. در قطعنامه ۱۲۸۴ از دولت عراق خواسته شده بود به آنموویک اجازه دسترسی فوری، بی قید و شرط و نامحدود به همه مناطق، تأسیسات، تجهیزات، بایگانی ها و وسایل ترابری که مایل به بازرسی آنها باشد داده شود.^{۲۹} همه اختیارات آژانس و آنسکام به آنموویک واگذار شده بود.

در پی این دگرگونیها، آمریکا و انگلستان به طرح تحریم هوشمند پرداختند؛ تحریمهایی که به گفته آنها هدفش دولت عراق بود، نه مردمان عراق. آمریکا و انگلیس بر آن بودند که با اعمال تحریمهای هوشمند می توان بهره برداریهای تبلیغاتی رژیم صدام را خنثی کرد. آمریکا و انگلیس استدلال می کردند که همه

به کارگیری جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را حیاتی می‌داند. در گزارش دولت انگلیس تأکید شده بود که عراق جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی تولید کرده و موشک‌هایی به دست آورده است که با آنها می‌تواند به همسایگان خود حمله کند و می‌کوشد بمب هسته‌ای بسازد؛ صدام همچنان به تولید عوامل شیمیایی و میکروبی ادامه می‌دهد و آزمایشگاههای سیار درست کرده است و مقادیر کلان اورانیوم از افریقا به دست آورده است و توان موشکی ارتش خود را به گونه غیر قانونی افزایش داده است؛ عراق دستگاهی برای ساخت موشک‌هایی که بتواند قبرس، یونان و ترکیه و همسایگان عراق در خلیج فارس و اسرائیل را هدف قرار دهد، ساخته است؛ و سرانجام اینکه جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی عراق ناقض حقوق بین‌الملل است.^{۲۶}

ت؛ گزارش سیا درباره جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی عراق

در گزارش سیا وجود جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی و عوامل گسترش آن بررسی و برای تشریح وضع این جنگ‌افزارها در عراق بر عواملی چند انگشت گذاشته شده بود: عراق دارای زرادخانه‌ای از جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی و موشک‌هایی با برد بیش از ۱۵۰ کیلومتر، برخلاف مقررات سازمان ملل است و زمان کوتاهی برای دستیابی به جنگ‌افزار هسته‌ای در پیش دارد؛ از هنگام متوقف شدن بازرسی‌ها، عراق کوشیده است با فروش قاچاق نفت مراکز جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را بازسازی کند و گسترش دهد؛ عراق به سیستم پرتاب موشک که توان حمل جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را دارد، دسترسی یافته است؛ برنامه کاربرد هواپیماهای بی‌سرنشین را توسعه داده است؛ عراق بخشهای پژوهشی نظامی خود را زیر پوشش طرحهای دانشگاهی و آموزشی حفظ کرده است؛ عراق برنامه تولید جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی را برخلاف قطعنامه‌های شورای امنیت ادامه داده است.^{۲۷} در محافل سیا این دیدگاه شکل گرفته بود که عراق بعنوان

○ از دید آمریکا، سیاستهایی که در دوران جنگ سرد به گونه‌ای بازدارنده اتحاد جماهیر شوروی بود، نمی‌توانست برای جلوگیری از همکاری عراق با تروریست‌ها و دستیابی آن رژیم به جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی کار ساز افتد. آمریکاییان سرنگونی رژیم صدام را دست کم از جهت جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی سودمند می‌یافتند.

شده بود. در این گزارش، در چهار زمینه رژیم صدام متهم به تولید مواد مورد استفاده در جنگ‌افزارهای شیمیایی و بیولوژیک، تلاش برای دستیابی به مواد و تکنولوژی مورد نیاز در ساخت جنگ‌افزارهای هسته‌ای و نگهداری ۲۰ فروند موشک بالستیک با برد ۶۵۰ کیلومتر و توانایی حمل کلاهکهای بیولوژیک شده بود. در گزارش دولت انگلیس آمده بود که عراق در صورت تهیه اورانیوم از خارج، در ظرف یک تا دو سال توانایی ساخت جنگ‌افزارهای هسته‌ای را خواهد یافت و افزوده شده بود که عراق در پی آن است که اورانیوم مورد نیاز را از افریقا به دست آورد. در گزارش افزوده شده بود که ارتش عراق در اجرای عملیات به رمزها و مکانیسمهایی مجهز شده است که چنانچه صدام حسین فرمان دهد، پس از ۴۵ دقیقه جنگ‌افزارهای بیولوژیک و شیمیایی به کار خواهد افتاد. تونی بلر نخست‌وزیر وقت انگلیس به هنگام دادن این گزارش به مجلس عوام گفت: هدف ما کوتاه کردن دست عراق از جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی است؛ چنانچه صدام حسین در این زمینه با سازمان ملل همکاری لازم را نکند، چاره‌ای جز تغییر رژیم در آن کشور نخواهد بود.^{۲۵} در گزارشهای اطلاعاتی مربوط به این سند آمده بود که صدام حسین برای رسیدن به هدف خود که سلطه بر منطقه است،

افغانستان به تکاپو افتادند تا عراق را بعنوان دومین هدف آمریکا در جنگ با تروریسم مطرح کنند. نومحافظه کاران، اقدامی مشابه آنچه در افغانستان شده بود برای تثبیت سیطره آمریکا و حل بحران عراق ضرور می‌دانستند. آنان استدلال می‌کردند که سرنگونی رژیم صدام کلید حل مسائل خاورمیانه، از کشمکشهای اعراب و اسرائیل گرفته تا مسأله ایران است. نومحافظه کاران سیاستهای کلینتون در برابر رژیم صدام را به باد انتقاد می‌گرفتند. رفته رفته موضع نومحافظه کاران در مورد تغییر رژیم صدام جا افتاد و موضع میانه‌روها مبنی بر بازدارندگی و مهار کردن رژیم صدام به بوته فراموشی سپرده شد. طرح سرنگونی رژیم صدام با بروز نشانه‌هایی از همگرایی داخلی در آمریکا روبه‌رو شد. بوش درباره دولت‌های باصطلاح سرکش گفت:

آنها به گونه‌ای وحشیانه با ملت خود رفتار می‌کنند و منابع ملی خود را در جهت منفعت شخصی حاکمان تلف می‌کنند، به قوانین بین‌المللی هیچ توجهی نمی‌کنند، همسایگان خود را تهدید می‌کنند و به نحو زننده معاهدات بین‌المللی را که در آن عضو هستند نقض می‌کنند. مصمم به دستیابی سلاح‌های کشتار جمعی و دیگر تکنولوژی‌های پیشرفته نظامی هستند تا از آن به عنوان تهدید استفاده کنند یا با انجام اقدامات تجاوزکارانه با استفاده از این سلاح‌ها بتوانند رژیم‌های خود را به گونه‌ای تهاجمی طراحی کنند. از تروریسم در سراسر جهان پشتیبانی می‌کنند، ارزش‌های انسانی را رد می‌کنند و از ایالات متحده و هر چیزی که این کشور نماد آن است متنفر هستند.^{۲۲}

رژیم عراق مصداق گفته‌های جرج بوش و تعریفی بود که از يك رژیم خطرناك و متجاوز به‌دست می‌داد. از دید آمریکا، عراق زمینه‌های مساعدی از لحاظ کادر رهبری، هدفها و خوی تجاوزگری در چارچوب تهدیدهای مورد نظر آمریکا داشت. بوش در گزارش سالانه خود در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ با عنوان «وضع اتحادیه» اظهار داشت:

واپسین راه انتقام‌گیری از آمریکا، این جنگ‌افزارها را در اختیار القاعده خواهد گذاشت. نومحافظه کاران در دولت جرج بوش بر آن بودند که عراق پیش از جنگ دوم خلیج فارس جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی بویژه جنگ‌افزارهای شیمیایی داشته و از ۱۹۹۱ به این سو نیز در پی انتقام‌گیری از آمریکا است.^{۲۸} پس از بروز اختلاف میان عراق و بازرسان، کنگره آمریکا طرح آزادسازی عراق را در اکتبر ۱۹۹۸ پذیرفت.

پس از جنگ دوم خلیج فارس، آمریکا در جهت نابودی زیرساخت‌های هسته‌ای عراق گام برداشت. پس از صدور قطعنامه ۶۸۷، عراق ملزم به اجرای تعهداتش در زمینه آتش‌بس شد. در قطعنامه مقرر شده بود که عراق به تعهداتی چون خلع سلاح کامل و پرداخت غرامت بر پایه قطعنامه عمل کند.^{۲۹} آمریکا بیشترین مراقبت را در زمینه فعالیت هسته‌ای عراق به عمل آورد و از عملیات یافتن جنگ‌افزارهای هسته‌ای در عراق پشتیبانی کرد. در واکنش به سرپیچی عراق از تعهداتش در زمینه خلع سلاح، آمریکا به شورای امنیت فشار می‌آورد تا قطعنامه تازه‌ای صادر کند.^{۳۰}

ث؛ حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین

مداخله فزاینده در سیستم‌های منطقه‌ای مانند خلیج فارس، یکی از ویژگیهای برجسته سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر شده است. رویدادهای ۱۱ سپتامبر دستاویز لازم را برای امنیتی کردن نظام جهانی و آغاز حملات گسترده در منطقه خاورمیانه فراهم آورد.^{۳۱} لشگرکشی آمریکا به افغانستان و براندازی رژیم طالبان، نشانه‌کاری استراتژی مداخله نظامی شمرده شد و گرایش به پیاده کردن این استراتژی در نقاط دیگر خاورمیانه بعنوان يك الگوی رفتاری، افزایش یافت. دولت آمریکا برای حل بحران عراق، کاربرد زور را بعنوان بهترین گزینه برگزید. باید یادآوری کرد که کنگره آمریکا در اکتبر ۱۹۹۸ به اتفاق آراء قانون آزادسازی عراق را تصویب کرده بود. نومحافظه کاران پس از پیروزی آمریکا در

رفتار مخاطره آمیز دارد. از نظر نومحافظه کاران صدام دیکتاتوری بود که با داشتن جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی دست به کارهای غیرعقلایی می زد و جان عراقیها و مردمان منطقه را به خطر می انداخت. با دریافتن ناکارایی استراتژی های دوران جنگ سرد، محافظه کاران به الگوهای تازه رفتاری مانند حمله پیشگیرانه در رویارویی با رژیم صدام حسین رو کردند. کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی بوش در ۸ سپتامبر ۲۰۰۲ در مصاحبه با CNN گفت:

انتظار برای اثبات قطعی این مسأله که صدام حسین عزم راسخی برای دستیابی به سلاح های هسته ای داشته است، اقدامی بی نهایت خطرناک است، زیرا ما نمی خواهیم که دود حاصل از شلیک یک اسلحه که مقابله با آن آسان است، مبدل به ابرقارچی حاصل از انفجار اتمی شود.^{۳۵} رژیم صدام بعنوان خطری برای منافع آمریکا، رفته رفته جای القاعده و طالبان را پس از پیروزی آمریکا در افغانستان گرفت. دلایل آمریکا برای خطرناک شمردن رژیم صدام، در ناتوانی بازرسان در اجرای رژیم خلع سلاح عراق و پایان دادن به برنامه جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی عراق خلاصه می شد. کسانی مانند رامسفلد، دیک چنی، پل ولفوویتز و کاندولیزا رایس آتش جنگ را روشن می کردند. پل ولفوویتز در پیش بردن طرح سرنگونی رژیم صدام نقش بنیادی داشت. میانه روها در دولت بوش به رهبری کالین پاول خواستار اعمال تحریم های جدی در مورد عراق بودند و به هر رو اختلاف نظر جناح تندرو و میانه رو در دولت بوش در مورد شیوه برخورد با رژیم عراق، اجرای عملیات نظامی را به تأخیر می انداخت. میانه روها با طرح تغییر رژیم در عراق موافق بودند، ولی آنرا در چارچوب اجماع جهانی و قطعنامه های شورای امنیت دنبال می کردند. افکار عمومی در آمریکا نیز بیشتر با ایده های میانه روها هماهنگ بود. دولت بوش بر آن بود که صدام جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک در اختیار دارد و سخت در پی دستیابی به جنگ افزارهای هسته ای است و هدفش به کار گرفتن این جنگ افزارها در رویارویی با آمریکا و

آمریکا با متحدان خود همکاری نزدیک خواهد داشت، اما زمانی که خطرات افزایش یابد منتظر حوادث نمی ماند. وقتی که خطر نزدیک و نزدیک تر شود، غیرفعالانه تماشا نمی کند، به خطرناکترین رژیم های جهان اجازه نمی دهد با ویرانگرترین سلاح های جهان در صدد تهدید برآیند. آمریکا و هم پیمانانش برای عملکرد خود تاریخ را فراموش خوانند.^{۳۳}

این سخنان، نشان از آموزه ای تازه در سیاست خارجی آمریکا داشت. رییس جمهوری ایالات متحده در مقام یک بازیگر جهانی درباره رفتار بازیگران در نظام بین الملل تعیین تکلیف می کرد. سیاست خارجی آمریکا چیزی میان چند جانبه گرایی و یکجانبه گرایی بود و واشنگتن به هدفی بزرگتر از فروانداختن رژیم صدام حسین می اندیشید. کالین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا در دسامبر ۲۰۰۱ گفت:

ما به تشکیل ائتلاف علاقمندیم. البته هر زمان که با عملکرد چندجانبه منافع (آمریکا) تامین نشود یا اگر بدانیم که مشارکت ما مشمول منافع ملی کشورمان نیست و باور نداشته باشیم که این مشارکت در خدمت هدفی که دیگران به آن معتقدند قرار ندارد، در صورتی که لازم باشد و یا درخواست ما چنان باشد باید موضع گیری کنیم.^{۳۴}

آمریکا از سویی در پی ائتلاف بین المللی برای مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی بود و از سوی دیگر، هرگاه منافعش اقتضاء می کرد یکجانبه عمل می کرد. تحولات در ساختار نظام بین الملل پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر نومحافظه کاران را مجاب می کرد که دیگر مفاهیم دوران جنگ سرد مانند بازدارندگی و... در مورد کشورهای که در پی دستیابی به جنگ افزارهای کشتار جمعی هستند، کارایی ندارد. منطق رهبران سرکشی مانند صدام حسین با منطق دشمنان در دوران جنگ سرد متفاوت است؛ دشمنان در دوران جنگ سرد بر پایه عقلانیت رفتار می کردند در حالی که صدام حسین گرایش به

○ دولت بوش بر آن بود که صدام جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک در اختیار دارد و سخت در پی دستیابی به جنگ افزارهای هسته‌ای است و هدفش به کار گرفتن این جنگ افزارها در رویارویی با آمریکا و همپیمانانش است. از دید آمریکا صدام می‌خواست ضعف نیروهای متعارف خود را با جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی جبران کند. دولت بوش پیش آمدن وضعی مشابه رویدادهای ۱۱ سپتامبر را که در آن جمعی جبران کند. دولت بوش پیش آمدن وضعی مشابه رویدادهای ۱۱ سپتامبر را که در آن جنگ افزار هسته‌ای به کار گرفته شود، بزرگترین خطر برای خود می‌دانست.

همپیمانانش است. از دید آمریکا صدام می‌خواست ضعف نیروهای متعارف خود را با جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی جبران کند. دولت بوش پیش آمدن وضعی مشابه رویدادهای ۱۱ سپتامبر را که در آن جنگ افزار هسته‌ای به کار گرفته شود، بزرگترین خطر برای خود می‌دانست.^{۳۶}

پس از تصویب لایحه آزادسازی عراق در اکتبر ۱۹۹۸ و طرح بیل کلینتون رئیس‌جمهوری آمریکا درباره به کارگیری نیروهای تحول‌آفرین در عراق که به معنای سرکار آوردن دولتی تازه در بغداد بود، در ۱۰ و ۱۱ اکتبر ۲۰۰۲ کنگره آمریکا قطعنامه اختیارات جنگی را تصویب کرد که به رئیس‌جمهوری آمریکا اجازه می‌داد نیروهای مسلح آمریکا را به گونه مناسب برای دفاع از امنیت ملی آمریکا در برابر تهدیدات عراق، در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت به کار گیرد.

۶- تروریسم؛ علت حمله نظامی آمریکا به عراق

بازیگران رسمی تدوین می‌شد، ولی پس از آن، آمریکا در اندیشه تغییر روش رویارویی با خطرهای تازه بود. رویدادهای ۱۱ سپتامبر به علت تلفات سنگینش در سنجش با دیگر جنگ‌ها و نیز اینکه در خاک آمریکا پیش آمده بود، آثاری ژرف بر دستگاه سیاست خارجی آمریکا گذاشت و از جهت نظری نیز مقولات امنیتی را دستخوش دگرگونی بنیادی کرد.

پدیده جهانی شدن پس از پایان جنگ سرد روندی پرشتاب یافت و نظام بین‌الملل نیز دستخوش دگرگونیهای بنیادی شد. در دوران جهانی شدن، بازیگران بین‌المللی گوناگونی بیشتری یافته‌اند؛ دیگر دولت ملی تنها بازیگر در نظام بین‌الملل شمرده نمی‌شود، بلکه در کنار آن بازیگران غیررسمی از افراد و گروهها گرفته تا شرکت‌های چند ملیتی و نیروهای فراملی در کارند. خطر، چهره‌های بیشتری یافته است. نیروهای فراملی مانند گروههای تروریستی توان اثرگذاری بیشتری پیدا کرده‌اند و رویارویی با آنها مانند رویارویی با خطر بازیگران رسمی در چارچوب روشهای کلاسیک امکان‌پذیر نیست. گروههای تروریستی بر خلاف بازیگران رسمی مرز نمی‌شناسند، سرعت عمل بیشتری دارند و با بهره‌گیری از تکنولوژیهای اطلاعاتی و ارتباطی به گونه شبکه‌ای عمل می‌کنند.

سیاست‌های یک‌جانبه و سلطه‌جویانه آمریکا در خاورمیانه، پشتیبانی بی‌چون و چرایش از اسرائیل، و رفتار سازش کارانه‌اش با برخی رژیمهای خودکامه در منطقه، مایه پا گرفتن نیروها و جریانهایی شد که به رویارویی با آمریکا برخاستند. نیروهای مخالف سیاستهای آمریکا در خاورمیانه در قلب دولتها و بازیگران غیررسمی سربر آوردند و سازمان القاعده یکی از بازیگران غیررسمی بود. آمریکا سازمان القاعده و رهبر آن اسامه بن لادن را مسئول طراحی و سازماندهی عملیات ۱۱ سپتامبر معرفی کرد. القاعده در عدن، نایروبی، کنیا، دارالسلام و... نیروهای آمریکایی را هدف عملیات تروریستی قرار داده بود، ولی در ۱۱ سپتامبر این گونه عملیات در خاک آمریکا

پیش از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، استراتژیهای آمریکا در راستای رویارویی با خطرهای کلاسیک

گرفت. البته در استراتژی امنیت ملی بوش و در چارچوب رویارویی با تروریسم، بر راهبردهای زیر انگشت گذاشته شد:

- ۱- پشتیبانی از آرمانها، شأن و منزلت انسانها؛
- ۲- تقویت اتحادها برای شکست دادن تروریسم جهانی و جلوگیری از حملات به آمریکا و دوستانش؛
- ۳- همکاری با دیگران برای از میان برداشتن برآوردهای منطقه‌ای؛
- ۴- بازداشتن دشمنان از به کارگیری جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی و تهدید نسبت به ایالات متحده، همپیمانان و دوستانش؛
- ۵- آغاز کردن دوران تازه‌ای از رشد اقتصاد جهانی از راه بازرگانی و بازار آزاد؛
- ۶- گسترش دادن چرخه توسعه با پدید آوردن فضای باز و ایجاد زیربنای دموکراسی در جوامع؛
- ۷- گسترش دادن برنامه‌های اقدام جمعی با همکاری دیگر مراکز اصلی قدرت؛
- ۸- دگرگون‌سازی نهادهای مسئول امنیت ملی آمریکا برای رویارویی با چالشها و فرصتها در سده بیست و یکم.^{۳۸}

ب- برداشت دولتمردان آمریکاز تهدیدهای تروریستی رژیم صدام

آمریکا در راستای اجرای استراتژی منطقه‌ای خود برای برخورد با خطرهای ویژه از جمله خطرهای ناشی از عراق، الگوی رفتاری ویژه‌ای به دست داد. نکته مهم، برداشت تصمیم‌گیرندگان آمریکایی از ماهیت خطرهای برخاسته از رژیم صدام بود. آمریکا برای سرنگونی رژیم صدام دلایلی چند مطرح می‌کرد که از مهمترین آنها، رویارویی با تروریسم بود. تهدیدها در نزد دولتمردان آمریکایی در سه سطح مورد توجه قرار می‌گیرد:

- ۱- تهدید مستقیم نسبت به ایالات متحده و شهروندان و دارایی آنها در خارج؛
- ۲- تهدید نسبت به امنیت همپیمانان و دوستان آمریکا؛

۳- تهدید نسبت به نظم جهانی.^{۳۹}

صورت گرفته بود. از آن پس، سیاستهایی تازه در حوزه مسایل امنیتی و استراتژیک مطرح شد. در این نوشتار به بررسی پدیده تروریسم و تأثیر آن بر رفتار آمریکا در زمینه حمله نظامی به عراق پرداخته می‌شود.

الف - آموزه سیاسی بوش برای رویارویی با تروریسم

بوش در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ جنگ با تروریسم را اعلام کرد. بوش در کنگره آمریکا گفت:

ما همه ابزارهایی را که در اختیار داریم، به کار می‌گیریم تا شبکه ترور جهانی را در هم بکوبیم و آن را مغلوب سازیم. ما کار دولتهایی را که (به تروریستها) کمک می‌کنند و یا به آنان پناه می‌دهند پیگیری می‌کنیم. اکنون هر ملتی باید تصمیم بگیرد طرف ما باشد، یا طرف تروریستها.^{۳۷}

کنگره آمریکا ۴۰ میلیارد دلار برای رویارویی با تروریسم در نظر گرفت. هدف ویژه در آموزه بوش مبارزه با تروریسم و استراتژی او برای رویارویی با تروریسم بر حمله پیشگیرانه استوار بود. بوش در ژانویه ۲۰۰۲ به هنگام سخن گفتن درباره حمله پیشگیرانه، ۳۶ بار واژه‌های ترور و تروریسم را به کار

○ پس از تصویب لایحه آزادسازی عراق در اکتبر ۱۹۹۸ و طرح بیل کلینتون رئیس جمهوری آمریکا درباره به کارگیری نیروهای تحویل آفرین در عراق که به معنای سرکار آوردن دولتی تازه در بغداد بود، در ۱۰ و ۱۱ اکتبر ۲۰۰۲ کنگره آمریکا قطعنامه اختیارات جنگی را تصویب کرد که به رئیس جمهوری آمریکا اجازه می‌داد نیروهای مسلح آمریکا را به گونه مناسب برای دفاع از امنیت ملی آمریکا در برابر تهدیدهای عراق، در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت به کار گیرد.

حادثه.

از دید آمریکاییان، سطح تهدیدات رژیم صدام به گونه‌ای بود که در صورت آشکار شدن ضعف نظامی، صدام می‌کوشید از راه‌های زیر، با تروریست‌ها دست به عملیات مشترک بزند:

همکاری عوامل پشتیبانی - اطلاعاتی عراق در طراحی عملیات؛ همکاری پرسنل حکومتی با هسته‌های تروریستی؛ مشارکت در جریان عملیات تروریستی؛ زندانی کردن گروگانها؛ دادن جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی به گروه‌های تروریست.

وجود چنین شاخصه‌هایی نشانه پشتیبانی یک نظام سیاسی از تروریسم است و زمینه برخورد نظامی با آنرا آماده می‌سازد. رویدادهای ۱۱ سپتامبر در خاک آمریکا دستاویزی برای نومحافظه‌کاران بود تا بی‌نیاز و توجه به مجوز شورای امنیت و واکنش دیگر کشورها، کاربرد زور را در پوشش دفاع از خود توجیه کنند.

پ؛ اقدامات رژیم صدام

در میان نومحافظه‌کاران این توافق وجود داشت که صدام حسین خطرناک و پایه‌گذار ناآرامی است، ولی در مورد براندازی او اتفاق نظر گسترده‌ای پدید نیامده بود که توجیه‌کننده هزینه‌های آن باشد. آمریکا با همان اراده‌ای که برای شکست دادن طالبان نشان داد، برای سرنگونی رژیم صدام نیز کوشید. رژیم صدام نه تنها رویدادهای تروریستی ۱۱ سپتامبر را محکوم نکرد، بلکه واکنش‌ها در عراق در جهت توجیه این رویدادهای تروریستی و بهره‌برداری از نتایج آن بود.

هرچند نومحافظه‌کاران آمریکایی به خوبی می‌دانستند که رژیم صدام در طراحی و اجرای عملیات ۱۱ سپتامبر نقشی نداشته، ولی برخورد صدام با رویدادهای ۱۱ سپتامبر نشان دهنده پشتیبانی ضمنی او از تروریسم بین‌المللی بود. چنان که پیش‌تر گفته شد، تروریسم دولتی در عراق در طول حکومت حزب بعث با چشم‌پوشی قدرتهای بزرگ نهادینه شده بود.

از آثار مهم رویدادهای ۱۱ سپتامبر بر سیاست

از دید سیاستمداران آمریکایی، در سطح نخست، تروریسم بیش از هر چیز منافع حیاتی آمریکا را به خطر می‌اندازد و راه مبارزه با آن، برخورد نظامی با تروریسم دولتی و بین‌المللی است. استراتژی آمریکا، برخورد نظامی با طرفهایی است که در چارچوب تعریف تروریسم بین‌المللی، کشوری را مورد حمله نظامی قرار داده‌اند و برای متقاعد ساختن دیگر کشورها به لزوم عملیات نظامی، باید دلایل و شواهد محکم ارائه کرد. برای اثبات تروریستی بودن رفتار و کردار یک دولت، کارشناسان آمریکایی آنرا شاخص‌بندی کرده‌اند. از دید آنان، گروه‌های تروریستی اگر پشتیبان خارجی نداشته باشند، سرانجام از میان می‌روند. بنابراین، برای نابود کردن تروریسم، نخست باید پشتیبانان تروریست‌ها را هدف گرفت. از این دیدگاه، حکومت‌ها به پنج گروه تقسیم می‌شوند:

۱- حکومت‌های مرعوب؛ ۲- حکومت‌های پشتیبان از لحاظ ایدئولوژیک؛ ۳- حکومت‌هایی که کمک‌های کلی می‌کنند؛ ۴- پشتیبان مستقیم؛ ۵- همکار رسمی.^{۲۰}

از دید آمریکا، رژیم صدام خطری بالقوه بود که هرچند در جنگ متعارف یا هسته‌ای پیروز نمی‌شد، ولی برای ضربه زدن به آمریکا می‌توانست از تروریست‌ها بهره‌گیرد و بدین‌سان در سایه تروریسم، قدرت ملی خود را افزایش دهد. به هر رو از دید دولتمردان آمریکایی شاخصه‌های نقش تروریستی رژیم صدام چنین بود:

- ۱- دادن اسناد، گذرنامه و پوشش به تروریست‌ها؛
- ۲- به کارگیری پست سیاسی برای انتقال کالاهای تروریست‌ها؛
- ۳- دادن کمک‌های عملیاتی غیر مرگ‌آور مانند در اختیار گذاشتن نقشه، خانه امن و ابزارهای ارتباطی؛
- ۴- کمک مالی مستقیم در عملیات ویژه؛
- ۵- آموزش مستقیم در عملیات ویژه؛
- ۶- دادن جنگ‌افزار برای عملیات ویژه؛
- ۷- تأمین خواسته‌های تروریست‌ها در جریان اقدام؛
- ۸- پرداخت بیمه یا بن به تروریست‌ها پس از

دولتمردان آمریکایی نگران بودند که پیوندی میان تروریسم بین‌المللی و رژیم صدام بوجود آید و تروریستها به جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی دست یابند. در راهبرد مطرح شده از سوی جرج بوش عنوان شد که مهمترین خطر برای آزادی، در هم آمیختگی تندروی (رادیکالیسم) و تکنولوژی است. حتی کشورهای ضعیف و گروههای کوچک هم هنگامی که گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی با تکنولوژی موشکهای بالستیک همراه می‌شود می‌توانند به قدرتی فاجعه‌آفرین و آسیب‌رسان به ملت‌ها تبدیل شوند.

آمریکا با فرض وجود جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی در عراق احتمال می‌داد که رژیم صدام آنرا در اختیار تروریست‌ها قرار دهد. آمریکا معتقد بود که سرشت رژیم صدام تروریستی است و رهبران آن گرایش به رفتارهای خطرآفرین دارند. از این رو، راهکارهایی چون بازدارندگی در برابر رژیم صدام کارایی نخواهد داشت. نومحافظه‌کاران خطر رژیم صدام را بسیار بزرگ می‌دیدند و بر آن بودند که بر پایه آموزه حمله پیشگیرانه، تهدیدهای آنرا خنثی سازند. از دید دولت بوش رویارویی با تهدیدهای تروریستی عراق گریزناپذیر بود. نومحافظه‌کاران استدلال می‌کردند که صدام حسین با جنگ افزارهای متعارف نمی‌تواند در جنگ به پیروزی دست یابد و از این رو به فعالیتهای تروریستی و به کارگیری جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی خواهد پرداخت. از دید آنان، خطر اصلی، همسو شدن منافع القاعده و رژیم صدام بود. کاخ سفید معتقد بود که این رژیم سرکش سرانجام تروریست‌ها را به خطرناک‌ترین جنگ افزارها مجهز خواهد کرد. این دیدگاهها برای آماده کردن افکار عمومی در آمریکا مطرح می‌شد تا کاربرد زور با دشواری کمتری انجام پذیرد.

۷- شورای امنیت و مسئله لشگرکشی به عراق

سخنرانی بوش در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ در مجمع عمومی سازمان ملل درباره خطرهای رژیم صدام، در حقیقت زنگ پایان کار رژیم صدام را به صدا درآورد.

خارجی آمریکا این بود که نومحافظه‌کاران دریافته‌اند که خطر برای منافع آمریکا در درون دولت‌های ضعیف نهفته است؛ دولتهایی که می‌توانند به اندازه قدرتهای بزرگ برای منافع ملی آمریکا خطرناک باشند. جرج بوش در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲ درباره راهبرد امنیت ملی آمریکا گفت: ایالات متحده درگیر جنگ با تروریسم در گستره جهانی است. رویارویی با تروریسم جهانی از دیگر جنگها در تاریخ متفاوت است. اولویت ما باید نابود کردن و ایجاد شکاف در سازمانهای تروریستی در گستره جهانی، حمله به رهبری آنها و جلوگیری از حمایت‌های مادی از آنها و تأمین سرمایه برای آنها باشد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که رویدادهای ۱۱ سپتامبر سرآغاز یک بحران امنیتی جدی برای عراق بوده است.

○ در دوران جهانی شدن، بازیگران بین‌المللی گوناگونی بیشتری یافته‌اند؛ دیگر دولت ملی تنها بازیگر در نظام بین‌الملل شمرده نمی‌شود، بلکه در کنار آن بازیگران غیررسمی از افراد و گروهها گرفته تا شرکت‌های چندملیتی و نیروهای فراملی در کارند. خطر، چهره‌های بیشتری یافته است. نیروهای فراملی مانند گروههای تروریستی توان اثرگذاری بیشتری پیدا کرده‌اند و رویی با آنها مانند رویی با خطر بازیگران رسمی در چارچوب روشهای کلاسیک امکان‌پذیر نیست. گروههای تروریستی بر خلاف بازیگران رسمی مرز نمی‌شناسند، سرعت عمل بیشتری دارند و با بهره‌گیری از تکنولوژیهای اطلاعاتی و ارتباطی به گونه شبکه‌ای عمل می‌کنند.

می‌کشید تا از يك سو از سلطه انحصاری آمریکا بر نظام بین‌الملل جلوگیری کند و از سوی دیگر در سایه قدرت آمریکا بر نظام بین‌الملل منزوی نشود. در پی این تحولات، شورای امنیت دچار دوستگی شد: روسیه، چین، فرانسه و برخی اعضای غیر دائم شورای امنیت قطعنامه‌های موجود و رژیم خلع سلاح عراق را مناسب می‌دانستند و در مقابل، آمریکا و طرفدارانش در شورا خواستار وضع مقررات تازه در زمینه خلع سلاح عراق بودند. پشتیبانی هانس بلیکس از آمریکا باعث تقویت موضع آمریکا شد و در نتیجه، آمریکا پیش‌نویس قطعنامه تازه‌ای را به شورای امنیت ارائه کرد. پیش‌نویس آمریکا که به گونه‌ای راه‌جنگ با عراق را هموار می‌کرد با واکنش سخت فرانسه و روسیه روبه‌رو شد. این مخالفت، سبب شد تغییراتی در پیش‌نویس پدید آید و نظر موافق روسیه و فرانسه جلب شود. با فشارهای دیپلماتیک آمریکا و رایزنی‌های کالین پاول، قطعنامه ۱۴۴۱ با پانزده رأی موافق در شورای امنیت به تصویب رسید.

ب - تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ در شورای امنیت

قطعنامه ۱۴۴۱ در ۸ نوامبر ۲۰۰۲ به اتفاق آراء در شورای امنیت به تصویب رسید. این قطعنامه شرایط تازه فعالیت آنموویک و آژانس انرژی اتمی را مشخص می‌کرد. بند نخست قطعنامه، به استناد ماده ۶۰ پیمان ژنو، عراق را متهم به نادیده گرفتن و نقض ماهوی تعهداتش می‌کرد.^{۴۲} در قطعنامه ۱۴۴۱ تلاش شده بود برداشت آمریکا و انگلیس از قطعنامه‌های ۶۷۸، ۶۸۷، ۱۱۵۴ و ۱۲۰۵ تأمین گردد. در بند چهارم مقدمه، بهره‌گیری از همه ابزارهای لازم بر طبق قطعنامه ۶۷۸ مصوب ۱۹۹۰ یادآوری شده بود. در بند پنجم، شورا تعهدات عراق بر پایه قطعنامه ۶۸۷ مصوب ۱۹۹۱ را یادآوری و تأکید کرده بود که اجرای قطعنامه ۶۸۷ گامی در راه بازگرداندن صلح و امنیت است. نکته مهم در قطعنامه ۱۴۴۱ این بود که شورا اشاره‌ای آشکار به کار برد زور نکرده بود. در بندهای اجرایی قطعنامه آمده بود که عراق به تعهدات خود در قبال رژیم خلع سلاح عمل نکرده و از این رو به آن

بوش گفت که برنامه جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی، سرکوب مردمان و تهدیدهای منطقه‌ای از سوی رژیم عراق باید پایان یابد. همچنین تهدید کرد در صورت خودداری سازمان ملل از اجرای قطعنامه‌هایش در مورد عراق، آمریکا خود دست به کار خواهد شد. آمریکا می‌خواست مجوزهای لازم برای حمله به عراق را از شورای امنیت بگیرد. عراق پس از سخنرانی تهدیدآمیز بوش در سازمان ملل در نامه‌ای به دبیر کل موافقت خود با بازگشت بازرسان را بی‌قید و شرط اعلام کرد.

الف - اختلاف نظر اعضای شورای امنیت

سخنان جرج بوش در سازمان ملل با واکنش‌های بین‌المللی متفاوتی روبه‌رو شد. بحث بر خورد نظامی با عراق باعث شکاف میان اعضای شورای امنیت و جامعه بین‌المللی شد؛ بسیاری از کشورها مخالف برخورد نظامی آمریکا با عراق بودند و تنها انگلیس، اسپانیا و بلغارستان از آمریکا پشتیبانی می‌کردند. فرانسه و روسیه مخالف سرسخت حمله نظامی آمریکا به عراق بودند و نمی‌خواستند شورای امنیت تحت تأثیر آمریکا قرار گیرد. فرانسه استدلال می‌کرد که در صورت موافقت با موضع آمریکا در برابر عراق، در حقیقت مهر تایید بر تکروی‌های آمریکا زده و این به معنی پذیرش سلطه آمریکا بر نظام بین‌الملل است. دومینیک دوویلین وزیر امور خارجه فرانسه اعلام کرد: «ما متقاعد شده‌ایم که جهانی چند قطبی لازم است و يك ابرقدرت نمی‌تواند برقراری نظم در جهان را عهده‌دار شود».^{۴۱} تثبیت شدن هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل برای فرانسه مایه نگرانی بود.

جدا از اینها، فرانسه و روسیه منافع اقتصادی چشمگیری در عراق داشتند. آنها سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلاری در عراق کرده بودند و همین، تصمیم‌گیری را برای آنها دشوار می‌ساخت. آلمان نیز در کنار فرانسه قرار گرفت و بدین‌سان قضیه عراق در میان اعضای اتحادیه اروپا شکاف انداخت. اسپانیا، دانمارک و لهستان از موضع آمریکا پشتیبانی می‌کردند. فرانسه برای رسیدن به يك موضع مشترک با آمریکا

وجود جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی در عراق مطرح ساخت. هانس بلیکس و محمد البرادعی در گزارش ۱۴ فوریه خود اعلام کردند که بازرسان و مأموران آژانس، موردی که مؤید این اتهام باشد، نیافته‌اند و نیز بازرسان در آخرین گزارش خود تأکید کردند که عراق بیش از پیش با بازرسان همکاری می‌کند و کار خلع سلاح به‌خوبی پیش می‌رود. با این گزارش، بهانه از دست آمریکا گرفته می‌شد. در ماههای نزدیک به سرنگونی رژیم صدام، آمریکا تلاش برای تنظیم پیش‌نویس قطعنامهٔ مجوز جنگ را آغاز کرد. در این هنگام اعضای شورای امنیت به سه دسته تقسیم شدند: سوریه، آلمان، فرانسه، چین و روسیه مخالف دادن مجوز جنگ بودند و اسپانیا، بلغارستان، آمریکا و انگلیس موافق آن. آنگولا، شیلی، پاکستان، گینه و مکزیک نیز موضع روشنی نداشتند. با توجه به این چنددستگی، آمریکا و انگلیس قطعنامه را پس گرفتند. پس از ناکامی آمریکا در گرفتن مجوز جنگ، جرج بوش به عراق اولتیماتوم داد و اعلام کرد که صدام و پسرانش باید ظرف ۴۸ ساعت از عراق بروند. او افزود که خودداری آنها از این کار، عملیات نظامی در زمان مناسب را در پی خواهد داشت. بدین‌سان آمریکا بی‌مجاز شورای امنیت، در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ حمله را با پشتیبانی انگلیس و اسپانیا آغاز کرد. سازمان ملل نقشی در جنگ نداشت. افکار عمومی جهان به حملهٔ نظامی آمریکا به عراق واکنش سخت نشان داد، ولی با همهٔ مخالفتها، دولت بوش برپایهٔ آموزهٔ جنگ پیشدستانه جنگ را آغاز کرد. جنگ با شلیک یک موشک به ساختمانی در بغداد که گمان می‌شد صدام و بلندپایگان رژیمش در آنجا باشند، آغاز شد.

۹- حمله نظامی به عراق: نقض حقوق بین‌الملل

از نکات بسیار مهم در زمینهٔ جنگ عراق، مسألهٔ مشروعیت کاربرد زور از سوی آمریکا و انگلیس در چارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت است. نمایندگان آمریکا، انگلیس و اسپانیا در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ در

○ از دید آمریکاییان، سطح تهدیدهای رژیم صدام به گونه‌ای بود که در صورت آشکار شدن ضعف نظامی، صدام می‌کوشید از راههای زیر، با تروریست‌ها دست به عملیات مشترک بزند: همکاری عوامل پشتیبانی-اطلاعاتی عراق در طراحی عملیات؛ همکاری پرسنل حکومتی با هسته‌های تروریستی؛ مشارکت در جریان عملیات تروریستی؛ زندانی کردن گروه‌گانه؛ دادن جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی به گروههای تروریست.

کشور یک فرصت نهایی داده می‌شود. در قطعنامهٔ ۱۴۴۱ همانند قطعنامه ۱۱۵۴ به عراق هشدار داده شده بود که چنانچه به تعهداتش عمل نکند، با واکنش سخت روبه‌رو خواهد شد. ۴۳ در بند ۱۰ مقدمه قطعنامه یادآوری شده بود که آتش بس تنها بر پذیرش مفاد قطعنامهٔ ۶۸۷ از سوی عراق استوار است و این به معنای آن بود که نقض قطعنامهٔ آتش بس می‌تواند خود به خود به معنی احیای قطعنامهٔ ۶۷۸ و در نتیجه مجاز شمرده شدن کاربرد زور در برابر عراق باشد.

۸- پایان کار صدام و سرنگونی رژیم عراق

در مراحل اجرای قطعنامهٔ ۱۴۴۱ آمریکا در پی اثبات موارد تخلف عراق بود تا با فشار آوردن بر شورای امنیت مجوز حمله به عراق را به دست آورد. این رویکرد با مخالفت سخت فرانسه و روسیه روبه‌رو شد. روسیه، چین و آلمان نیز با جنگ مخالفت کردند، ولی آمریکا زمینه‌های تغییر رژیم در عراق را فراهم کرده بود. رفته‌رفته مسئله سرنگونی رژیم صدام حسین آشکارا در سخنان دولتمردان آمریکایی مطرح می‌شد. آمریکا اتهاماتی تازه مبنی بر

و کاربرد زور بر اساس قطعنامه ۶۷۸ (۱۹۹۰) مجاز شمرده می‌شود. گذشته از اینها، آمریکا حمله نظامی خود را بر پایه اصل دفاع مشروع و در قالب حمله پیشگیرانه مطرح می‌کرد. در نامه ۲۰ مارس آمریکا و یارانش به شورای امنیت حمله نظامی به عراق بر پایه قطعنامه‌های ۶۷۸ و ۶۸۷ و ۱۴۴۱ توجیه شده بود.

تفسیر کشورهای مهاجم از قطعنامه‌های شورای امنیت در توجیه کاربرد زور با واکنش بسیاری از کشورهای روبه‌رو شد. روسیه حمله آمریکا و انگلیس به عراق را نقض حقوق بین‌الملل خواند. بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت نشان می‌دهد که مجوزی برای کاربرد زور در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ در کار نبوده است. بر پایه حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد، اقدامات نظامی کشورها برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نیازمند اجازه صریح شورای امنیت در چارچوب يك قطعنامه است. بنابراین حمله آمریکا و هم‌دستانش به عراق غیر قانونی بود. بر پایه منشور ملل متحد، در صورت وقوع هرگونه تهدید یا نقض صلح و امنیت، مرجع صالح در مورد کاربرد زور، شورای امنیت است و آمریکا و انگلیس این حق شورا را نادیده گرفتند.

در حمله آمریکا و انگلیس به عراق اصل دفاع مشروع نیز رعایت نشد، زیرا حمله‌ای از سوی عراق به آنها صورت نگرفته بود و اقدام نیروهای مهاجم مغایر با اصول حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد بود. همچنین، در قضیه عراق اصل تناسب در دفاع نیز رعایت نشده بود. در جریان جنگ عراق، حقوق بین‌الملل ناظر به جنگ نیز نادیده گرفته شد و نیروهای ائتلاف، مراکز و زیربنای اقتصادی و تأسیسات آب و برق را هدف قرار دادند، که باعث آسیب دیدن غیرنظامیان و مرگ بسیاری از آنان از جمله زنان و کودکان شد. بر سر هم، حمله آمریکا به عراق بر پایه استراتژی دفاع مشروع پیشگیرانه مغایر با حقوق بین‌الملل است و از دید حقوق بین‌الملل، نیروهای نظامی در خاک عراق، نیروهای اشغالگر شناخته می‌شوند.

فهرست منابع در دفتر ماهنامه موجود است

نامه‌ای به شورای امنیت، حمله نظامی خود به عراق را بر پایه قطعنامه‌های شورای امنیت از جمله قطعنامه ۱۴۴۱ اعلام کردند؛ ولی در هیچ يك از قطعنامه‌های شورای امنیت از قطعنامه‌های ۶۷۸، ۶۸۷، ۱۱۵۴ و ۱۲۰۵ گرفته تا ۱۴۴۱، کاربرد زور در برابر عراق با هدف خلع سلاح آن کشور و رویارویی با تروریسم تجویز نشده بود. بدین سان حمله نظامی به عراق، جنگی از سوی سازمان ملل نبود. منشور ملل متحد کاربرد زور را جایز نمی‌شمارد، مگر در دو مورد: نخست بر پایه نظام امنیت جمعی در قالب ماده ۴۲ و دیگر بعنوان دفاع مشروع در برابر حمله مسلحانه بر پایه ماده ۵۱. با توجه به این اصول روشن می‌شود که حمله به عراق در مغایرت با اصول منشور ملل متحد صورت گرفته است. در ماده ۴۲ آمده است که پس از احراز وجود تهدید نسبت صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز کارانه، کاربرد نیروی نظامی برای بازگرداندن صلح مجاز است. ماده ۵۱ نیز اصل دفاع مشروع را در صورت وقوع حمله مسلحانه به هر عضو سازمان ملل متحد تا هنگامی که شورای امنیت اقدامات لازم را به عمل آورد، پذیرفته است. در قضیه عراق بحث قطعنامه‌های شورای امنیت به میان می‌آید.

نیروهای ائتلاف، حمله نظامی خود را برای اجرای قطعنامه ۱۴۴۱ اعلام کردند و اقدامات نظامی خود را به استناد مفاد قطعنامه‌های ۶۷۸ (۱۹۹۰) و ۶۸۷ (۱۹۹۱) دانستند. قطعنامه ۶۸۷ ناظر به تعهدات عراق در زمینه خلع سلاح و پرداخت غرامت بود. در قطعنامه ۶۸۷ قید شده بود که آتش بس تنها بر پذیرش تعهدات از سوی عراق استوار است و هرگونه نقض تعهدات، حق کاربرد زور بر اساس قطعنامه ۶۷۸ (۱۹۹۰) را احیاء می‌کند.

در قطعنامه ۱۴۴۱ نیز تصریح شده بود که عراق به نقض تعهدات خویش در زمینه خلع سلاح (موضوع قطعنامه ۶۸۷) ادامه می‌دهد. در قطعنامه ۱۴۴۱ يك فرصت نهایی برای اجرای تعهدات در زمینه خلع سلاح به عراق داده شده بود. آمریکا و هم‌دستانش استدلال می‌کردند با توجه به نقض مکرر تعهدات از سوی عراق، دیگر آتش‌بسی در کار نیست